



پایه‌گذار وهابیت کیست؟

یکی از مشکلات جدی مسلمانان (چه شیعه و چه سنی)، وهابیت تکفیری است و از طرفی، آشنایی با عقاید و عملکرد وهابیت تکفیری و نقد آنها یکی از نیازهای جدی جوامع مسلمان است.

یکی از مشکلات جدی مسلمانان (چه شیعه و چه سنی)، وهابیت تکفیری است و از طرفی، آشنایی با عقاید و عملکرد وهابیت تکفیری و نقد آنها یکی از نیازهای جدی جوامع مسلمان است.

مطالب زیر سلسله مباحث وهابیت‌شناسی است که توسط آیت‌الله جعفر سبحانی تدریس شده است:

ابن تیمیه و افکارش

#171؛ یکی از این افرادی که در قرن هشتم اسلامی به نام نواندیشی دینی مسائلی را مطرح کرد جناب آقای احمد بن تیمیه است.

وی در سال 661 متولد شده و در سال 728 درگذشته است. تا اوائل قرن هشتم یعنی تا اوائل 700 چیز جدیدی از ایشان مشاهده نشد، ولی ایشان در اوائل قرن هشتم و اواخر قرن هفتم قمری با نگارش دو کتاب به نام رساله‌ی #171& حمویّه؛ و رساله‌ی #171& واسطیّه؛ -که هر دو چاپ شده در ضمن رسائل دیگر ایشان،- یک اندیشه‌های جدیدی را مطرح کرد که همه‌ی جهان اسلام علیه او برخاستند، و اگر چنانچه این اندیشه‌ها جنبه‌ی فرعی داشت، باز هم چندان حرفی در آن بود، چون همیشه علمای اسلام در مسائل فرعی با هم اختلاف نظر دارند، ولی اندیشه‌های ایشان جنبه‌ی فرعی نداشت، بلکه همه‌ی آنها بر می‌گشت به اصول اسلام و قواعد کلیه اسلام.

خداشناسی ابن تیمیه

ابن تیمیه در این دو رساله‌ی خود (رساله حمویّه خصوصاً الواسطیّه) برای خدا جهت ثابت کرده است، #171& جهت؛ یعنی اینکه خدا (نعوذ بالله) در یک بخشی قرار دارد که آن بخش به نام عرش است و عرش را -در قرآن کریم آمده است- به معنای سریر و کرسی گرفته در حالی که در قرآن عرش داریم و سریر داریم و هر کدام برای خود کاربرد خاصی دارد، یعنی عرش در موردی به کار می‌رود و سریر در مورد دیگر، مثلاً اگر بخواهند بگویند که فلانی استراحت کرد، در اینجا کلمه‌ی سریر را بکار می‌برند، اگر بخواهند بگویند فلانی نشست، کلمه‌ی سریر بکار می‌برند، #171& جلس علی السریر؛.

اما اگر بخواهند قدرت را نشان بدهند، در اینجا کلمه‌ی عرش را بکار می‌برند، ایشان عرش را به معنای #171& سریر = تخت؛ گرفته و استوی را به معنای جلوس #171&؛ إِنَّ اللَّهَ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى = إِنَّ اللَّهَ جَلَسَ عَلَى سُرِيرٍ؛ یعنی سریر و تخت خدا (نعوذ بالله) عرش است و عرش در حقیقت به اندازه‌ی وجود خدا است، و گاهی نسبت داده‌اند که عرش کمتر از وجود خدا است و پاهای خدا بیرون عرش است.

ایشان اولین بار جهت را برای خدا ثابت کرد که خدا در عرش است و در آن نقطه قرار دارد، قهراً به دنبالش جسمیت هم هست.

موضع‌گیری علمای دمشق با افکار انحرافی ابن تیمیه

علما و بزرگان دمشق و سپس علمای مصر رساله‌هایی در نقد ایشان نوشتند و ایشان را دعوت به توبه کردند، ولی توبه نکرد فلذا ایشان زندانی شد و هنگامی که از زندان آزاد شد، باز به همان افکار نو خودش ادامه داد.

مجموع مکتب ابن تیمیه

اگر کسی کتاب‌های ایشان را مطالعه کند، مجموع مکتب ایشان در چند مطلب خلاصه می‌شود:

الف: در درجه‌ی اول مسئله‌ی تقسیم و تشبیه و اثبات جهت برای خدا است. متأسفانه ایشان در این باره از روایات ضعیفی که حنا بله نقل کرده‌اند بهره گرفته است و در حقیقت برای خدا نوعی جسم، نوعی جهت و نوعی تشبیه قائل شده است، یعنی تشبیه خالق به مخلوق کرده است.

و این یک مسئله‌ای نیست که علمای اسلام در مورد آن ساکت بنشینند. افتخار اسلام این است که آمده است برای تنزیه حق تعالی «لیس کمثله شیء و هو الذی فی السماء إله و فی الأرض إله و هو معکم این ما کنتم؛ همه ما در نماز می‌خوانیم «قل هو الله احد* الله الصمد* لم یلد و لم یولد* و لم یکن له کفوا احد؛

اگر برای خدا جسمانیت، جهت، تشبیه ثابت کنیم، دیگر نمی‌توانیم بگوییم کفواً احد، ابن تیمیه مسئله‌ی تنزیه را زیر سؤال برد و لذا علما علیه او قیام کردند.

ب: مطلب دومی که در مجموع کتاب‌های ایشان به چشم می‌خورد، این است مقام انبیاء و اولیاء را خیلی پایین می‌آورد کأنه انبیاء بعد از مردن هیچ فرقی با افراد دیگر ندارند و حتی گاهی عصمت را هم منکر می‌شود، این هم یکی دیگر از ویژگی‌های ایشان هست که مقام انبیاء و اولیاء را پایین می‌آورد به گونه‌ای که گویا بعد از مرگ کار تمام است و هیچ نوع رابطه‌ای با این جهان و ما با آنان نداریم.

ج: نکته‌ی سومی که در کتاب‌های ایشان به چشم می‌خورد این است که ایشان بسیاری از روایات را که در فضائل علی و ائمه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده را انکار کرده است و در حقیقت یک نوع نصب خفی (نصب به معنای عداوت) در کلام ایشان وجود دارد، حتی مقلد ایشان جناب آقای آلبانی که حدیث شناس معاصر هست و هم‌همی علمای حدیث اهل سنت او را به استنادی قبول دارند و او هم حنبلی مذهب است می‌گوید ایشان در نقل احادیث یک نوع تسرع به خرج داده است. تسرع یعنی شتاب زدگی.

ابن تیمیه و حدیث غدیر

ایشان هنگامی که به حدیث غدیر می‌رسد، آن را منکر می‌شود، فلذا آلبانی می‌گوید که به خاطر تسرع این حدیث را منکر شده است، یعنی اطراف حدیث را ندیده است، جمع نکرده است و آن را منکر شده است، فلذا یک نوع نصب در کلمات ایشان هست، البته نصب خفیّه.

«ابن حجر؛ مطلبی دارد که بد نیست آن را در اینجا نقل کنم.

مرحوم علامه حلی کتابی نوشته است به نام «منهاج الکرامه فی الإمامة؛ این کتاب چاپ شده است و آقای ابن تیمیه بر آن ردی نوشته است به نام: «منهاج السنة؛ که بسیار در این کتابش بد زبانی کرده است، و حال آنکه اگر بنا است

که ما حقیقتی را هم بگوییم، نباید بد زبانی کنیم، بلکه با زبان خوش آن را ارائه بدهیم، خدا به ما دستور می‌دهد که: «ادعوا الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن«

ابن حجر می‌گوید ابن تیمیه برای کوبیدن ابن رافضی، یعنی علامه حلی به قدری پیشرفت کرده که حتی احادیث مسلم و یقینی را که در حق علی و اهل بیت علیهم السلام است انکار کرده است.

ابن حجر حدیث شناس جهانی است صاحب کتاب فتح است در شرح بخاری، «فتح الباری فی شرح احادیث البخاری« و همچنین ابن حجر هیتمی (این دو نفر حدیث شناس جهان اسلام هستند و خیلی محترم و بزرگوارند) می‌گویند که این مرد برای این که بتواند مؤلف (علامه) را نقد کند، احادیث مسلمی را که در حق علی و ائمه‌ی اهل بیت علیهم السلام هست انکار کرده است.

مطلبی در کتاب «الفتاویٰ الحدیثیه« است مال ابن حجر هیتمی است که در حقیقت از علمای قرن دهم است او مطلبی دارد البته من این جمله‌ها را خودم نمی‌گویم زیرا اگر خودم بودم به این تعبیر نمی‌گفتم، اما چون هم مسلک او است و به یک معنا استاد حدیث و انسان شناس است، درباره‌ی ابن تیمیه - که عرض کردم یک نوع نصب خفی در کلمات ایشان است - این جمله‌ها را دارد که من آنها را نقل می‌کنم، او می‌گوید:

«و ایاک ان تصغی الی ما فی کتب ابن تیمیه و تلمیذہ ابن قیّم الجوزیه و غیرهما ممّن اتخذ الهه هواه و اضل الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة فمن یتهدی من بعد الله و کیف تجاوزها هؤلاء الملحدون الحدود و تعدّ الرسومه و خرقوا السیاسة الشریعة و الحقیقة فظنوا به ذلک انهم علی هدی من ربهم و لیسوا کذلک« الفتاویٰ الحدیثیه صفحه 203.

ایشان در حق این آدم (ابن تیمیه) می‌گوید و اگر تعبیر خلاف ادب نسبت به ایشان دارد، من ضامن نیستم، بلکه ضامن خودشان هستند. اما محتوا درست است.

د: چهارمین چیزی که در کتاب‌های ایشان هست، مسئله‌ی تفریق بین مسلمین است و آن هم در زمانی که مغول کشورهای اسلامی را فتح کرده است، بغداد را فتح کرده است و از شرق حرکت کرده است و در تمام زمین‌ها و شهرها قتل و غارت و حرب انجام گرفته است، در یک چنین زمانی که مسلمانان نیاز به وحدت کلمه دارند، ایشان اختلاف کلمه را ایجاد کرد، در حالی که مغول می‌خواهد کم کم دمشق را بگیرد، حتی پدر ابن تیمیه به خاطر اینکه گرفتار مغول نشود از منطقه‌ی خودش به نام حرّان حرکت کرد و ساکن دمشق شد که در دمشق بماند تا حدی در امان باشد، در چنین شرایطی که مغول دارد تمدن اسلامی را از بین می‌برد، در چنین شرایطی اگر یک مسئله فکری و عقیدتی صحیحی هم باشد، ما باید سکوت کنیم تا این وحدت محفوظ بماند، در چنین زمان یک چنین اختلافی را ایجاد کرد.

نتیجه مکتب ابن تیمیه

نتیجه مکتب ابن تیمیه این است که امامیه و شیعه کافرند، اشاعره کافرند، معتزله کافرند، صوفیه کافرند، مسلمان فقط کسی است که از مکتب ابن تیمیه پیروی کند.

خدا رحمت کند مرحوم شیخ شعبان طرابلسی را که رئیس جمعیت توحید در لبنان بود، در سال 1407 که ما هم در حج بودیم و ایرانیان قتل عام شدند، ایشان شبی از شب‌های منا به خیمه‌ی جناب آقای بنیاز مفتی سعودی رفت و گفت من آماده‌ام با شما سخن بگویم آیا اجازه می‌دهید؟

گفت: بفرمایید، این در زمانی بود که ایرانیان شیعه در مکه و در خانه‌ی امن خدا قتل عام شدند و 410 نفر یا بیشتر کشته و چقدر هم

گفت: نظر شما درباره‌ی شیعه چیست؟ گفت: شیعه کافرند، گفت: نظر شما درباره‌ی اشاعره که 90% اهل سنت را تشکیل می‌دهند چیست؟ گفت: کافرند. نظر شما درباره‌ی معتزله چیست؟ گفت: کافرند. نظر شما درباره‌ی صوفیه چیست؟ گفت: کافرند.

گفت: وا عجا پس کسانی که امشب در منا جمع شده‌اند همه و همه کافرند، چطور به این همه کافرها اجازه دادید بیایند خانه امن خدا و در حرم عبادت کنند در حالی که ممنوع است کافر وارد حرم شود.

افکار این مرد به نام نو اندیشی دینی سبب شد که مسلمانان دو دسته بشوند، یک دسته‌ی خیلی طرفدار ابن تیمیّه و جمعیت کثیری هم مخالف او.

اما چون ابن تیمیّه در منطقه‌ای ظهور کرد که آن منطقه، منطقه‌ی فرهنگی بود، دمشق جایگاه بزرگی بود، علماء و محدثین و متکلمین و حکما و فضلا فراوان داشت. حتی در کنارش مصر دارای علمای بزرگ بود. آنان آنچنان ردیه‌های محکمی بر اندیشه‌ی این مرد نوشتند که مکتبش خاموش شد و فقط دو یا سه نفر توانستند این مکتب را ادامه بدهند یکی ابن کثیر است که در 774 درگذشته است، یکی ابن قیم جوزی است که در 751، سومی هم مقدار ذهبی متوفای 749، بعدا این مکتب خوابید، اما بعد از 400 سال بار دیگر این مکتب به وسیله‌ی مردی در نجد زنده شد. »

منبع: سایت بعثه مقام معظم رهبری